

مهدی موعود از دیدگاه عقل

مرتضی نگاری*

چکیده

ظهور و قیام جهانی حضرت مهدی(عج)، انقلابی فراگیر، گسترده و سرنوشت ساز است که همه بنیان‌های اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی بشر را دستخوش دگرگونی می‌سازد. امر ظهور به عنوان سرآغاز بزرگ‌ترین تحوّل در نظام آفرینش همانند قیام و نهضت همه پیامبران و صالحان به طور عمده از طریق اسباب و علل طبیعی شکل می‌گیرد و نیازمند فراهم شدن شرایط و زمینه‌های مناسب دارد. اما در ابتداء لازم می‌آید موضوع مهدویت را که از بحث‌های ریشه دار اسلام، به ویژه مذهب تشیع است از طرق مختلف علوم نقلی و عقلی ثابت گردد تا بعد از ثبوت این امر مهم برای همگان، بتوان پیرامون این بحث تحقیق و پژوهش شود؛ این نوشتار درصدد آن است بتواند از طریق علوم عقلی و دیدگاه‌های آن ما را با این مساله آشنا کند. می‌دانیم علوم غیر نقلی به دو بخش تقسیم می‌شود: ۱. علوم عقلی؛ ۲. علوم حسّی و تجربی. علوم عقلی که می‌توان از آن‌ها بهره جست و برای این موضوع استفاده کرد مانند برهان‌ها و قاعده‌های فلسفی، عرفانی، منطقی و کلامی است که سعی کردیم با بیان نمونه‌هایی از آن‌ها برای خوانندگان این نوشتار بهره لازم فراهم آید.

واژه‌های کلیدی: عقل، موعود، حجّت، ظهور، برهان.

مقدمه

ظهور و قیام حضرت ولیعصر(عج)، به عنوان هنگامه و رخدادی مهم و مورد بشارت همه پیامبران و اولیاء الهی در کانون نگاه علاقه مندان به بحث‌های مهدویّت و آینده پژوهی قرار دارد، به ویژه آن که امروزه دوستان و باورمندان، خود را به این حادثه نزدیک تر می‌بینند و آرزومند تحقق آن هستند؛ آن‌ها می‌خواهند زندگی خود را در آن دوران نورانی سپری کنند و دشمنان نیز در بیم از دست دادن موقعیت خود این بحث را دنبال می‌کنند تا به گمان خود، برای مقابله با آن غافلگیر نشوند.

بحث موعود از ریشه دارترین بحث‌ها در طول تاریخ زندگی بشر بوده است، به طوری که کتب مقدّس و مذهبی ادیان و نیز آثار قبل و بعد از اسلام به وضوح بر اصالت آن شهادت داده‌اند و بالاتر این که اگر در طول تاریخ شبّهاتی پیرامون آن مطرح شده خود نشان دهنده رسوخ این مسئله در بین جوامع مختلف بوده است.

تمامی ادیان و مکاتب اقدام به ترسیم ابعاد و شاخصه‌های این مسئله و اثبات کردن آن در حوزه‌های مختلف علوم از جمله علوم عقلی نموده‌اند و قدر مشترک تمام دیدگاه‌ها، شهادت به ظهور نیک مردی دارد که جامعه پوسیده را به حیات طیّبه می‌خواند و ابر ظلم و جهالت را کنار زده تا خورشید علم و معرفت، عدل و احسان آشکار شود و مردم در پرتو نور فروزان آن به تعادل و رشد و لقاء پروردگار نایل آیند و زمین و زمان به تعادل و قوام درست دست یابند.

وجود امام زمان(عج) و امامت آن حضرت از مباحث امامت خاصّه است که برای اثبات آن مستقیماً نمی‌توان از دلیل عقلی بهره گرفت، بلکه با استخدام دلیل عقلی در امامت عامّه و ضرورت وجود امام در همه زمان‌ها و استناد به روایات و نقل‌های تاریخی که در این زمان، امام را منحصر در وجود حضرت مهدی(عج) می‌کند، می‌توان به مقصود نائل آمد.

ضرورت وجود انسان معصوم و حجّت الهی در همه زمان‌ها با استناد به دلایل متعدّد عقلی در امامت عامّه است، مثلاً نبوّت و امامت یک فیض معنوی از جانب خداوند است و بر اساس قاعده لطف باید چنین لطفی همیشگی باشد. پذیرش طول عمر حضرت مهدی (عج) نیز هیچ گونه استبعادی ندارد؛ زیرا آن حضرت با دانش خدا دادی و با استفاده از روش‌های طبیعی و علمی می‌تواند برای مدّتی بسیار طولانی و بدون این که آثار فرسودگی و پیری در او پدیدار گردد، در این دنیا زندگی کند.

علاوه بر این که استبعادی ندارد که در عالم انسانی، خداوند حجّت خود را به عنوان ذخیره و پشتوانه اجرای عدالت و نفی و طرد ظلم و ظالمان، به صورت استثناء و فراتر از عوامل طبیعی و ظاهری قرار دهد.

تقسیم علوم به عقلی و نقلی

تقسیم علوم به عقلی و نقلی در فرهنگ اسلامی یک اصطلاح و قرارداد است که خالی از تسامح نیست؛ زیرا بسیاری از موضوعات و مسایل علوم نقلی نیز عقلی است و مستند به ارتکاز، فطرت و عقل می‌باشند و قبول آن‌ها مبتنی بر قبول مبادی آن‌هاست و قبول مبادی آن‌ها نیز مبتنی بر عقل است.^۱

این تسامح در وضع اصطلاح علوم عقلی و نقلی به ادّله نیز تسرّی یافته و بسیاری از ادّله عقلی به عدّت ذکر شدن در علوم نقلی، دلیل نقلی پنداشته شده و یا بالعکس دلیل نقلی به دلیل حضور در میان علوم عقلی، دلیل عقلی انگاشته شده است و مرز میان دلیل عقلی و نقلی و همچنین کاربرد هر یک از آن دو روشن نشده است و این ابهام باعث شده گاهی در علومی که در حیطه نقل قرار دارد دلیل عقلی، طلب شود و یا مسایلی که در حیطه عقل قرار دارد مستند به دلیل نقلی شوند.

۱. خورشید مغرب، ص ۱۵۱.



حال با توجه به این مساله باید روشن شود که آیا مسأله مورد بحث ما جزء مسایلی است که باید با دلیل عقلی اثبات شود یا محتاج دلیل نقلی است، زیرا بسیاری از علوم تنها در اصول محتاج ادله عقلی هستند و بعد از اثبات اصول، فروع آن در حیطه ادله عقلی قرار نمی‌گیرد و باید از ادله نقلی استفاده کرد.

به عنوان مثال روش تحقیق و تحلیل در علم تاریخ و مسایل تاریخی باید براساس ادله عقلی باشد؛ ولی این بدان معنا نیست که حوادث و اتفاقات تاریخی نیز باید با دلیل عقلی ثابت شود و مثلاً برای وقوع جنگ جهانی دوم یا حمله مغول به ایران و... قیاس استثنایی یا شکل اول و... اقامه شود؛ چرا که عقل در این موارد به نقل اکتفا می‌کند.

مسأله امامت نیز یکی از مسایل علم کلام است که در اثبات آن باید از ادله عقلی استفاده شود، اما سؤال از تولد، زندگی و... امام جزء مسایلی است که عقل با استفاده از نقل به تحقیق در آنها می‌پردازد.

امام زمان تداوم بخش حجج الهی

خداوند همواره پیامبرانش را در میان انسان‌ها قرار داد تا به وسیله آنها به هدایت و رستگاری دست یابند و حجّت الهی بر آنها تمام شود؛ قرآن از این حقیقت چنین سخن می‌گوید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطُّغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ؛ ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید؛ خداوند گروهی را هدایت کرد و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت.»^۱

به این ترتیب در تاریخ بشریت پیامبران الهی از حضرت آدم تا حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمده‌اند و پیام الهی را به مردم رسانده‌اند؛ البته سلسله پیامبران الهی بعد از پیامبر اسلام پایان یافت چنان که قرآن وی را ختم کننده انبیاء می‌خواند:

۱. یونس: ۱۶/۳۶.

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»^۱

پس تجدید نبوت و رسالت پایان یافت و دین و شریعت به کمال رسید و اسلام دین خاتم و جاودانه و رسول اعظم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبر جهانیان در هر زمان و مکان معرفی گردید؛ البته هر چند نبوت خاتمه یافت اما حجّت الهی در هر زمان که مایه کمال دین خاتم تداوم دارد.

بدین ترتیب با ابلاغ ولایت امیرالمومنین علی عَلِيٌّ در غدیر، استمرار وجود حجّت الهی در امامت تحقق یافت و اسلام به کمال رسید.

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛ امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.»^۲

با آغاز امامت امیرالمومنین علی عَلِيٌّ که به وسیله رسول اعظم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از سوی خدا معرفی شد، سلسله جدیدی از حجج الهی که در وجود مطهر ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام تجلی یافت، در میان مردم برای تبیین شریعت و اجرای آن و وصول مومنان به حق معرفی گردید تا بدین ترتیب زمین از حجّت الهی خالی نباشد؛ چنانچه در مجامع روایی ما آمده:

«مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ يُعْرِفُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ.»^۳

در تاریخ اسلام حجّت‌های الهی یکی پس از دیگری به هدایت‌گری امت اسلامی و حفظ شریعت پرداخته‌اند تا این که عصر غیبت فرا رسید و به واسطه

۱. احزاب: ۳۳/۴۰.

۲. مائده: ۵/۳.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۸.



فراهم نبودن شرایط، حجّت الهی در پرده غیبت قرار گرفت تا هنگام ظهور، کلمه حق را بر زمین بگستراند.

باید گفت امروزه در عصر ما حجّت الهی صاحب الزّمان مهدی موعود(عج) است که ما شیعیان موظّفیم تا شرایط ظهور ایشان را برای تحقّق حکومت جهانی مهدویّت فراهم آوریم.

بی شک یکی از مهم‌ترین شروط ظهور حضرت آن است که مردم به حقیقت امامت و نیز به منزلت امام زمان پی ببرند تا بتوانند به درستی به او اقتداء کنند؛ از این رو نخستین گام در شناخت ایشان، معرفت به امام و شناخت ضرورت وجود حجّت الهی در هر عصری است.

بنابراین در تبیین آموزه مهدویّت یکی از موضوع‌هایی که باید بررسی شود، مسئله ضرورت وجود حجّت و مشخصات حجّت الهی است؛ شاید همین نکته دلیل آن است که در کتاب شریف کافی، روایات ضرورت حجّت در صدر قرار گرفته و بر دیگر مباحث امامت مقدّم شده است، البته ظاهر روایات بیان اثبات ضرورت نبوّت و رسالت است، اما با دقّت در روایات در میابیم که در آن، فلسفه ضرورت حجّت و تداوم این فلسفه پس از ختم رسالت و نبوّت مطرح شده است، پس حجّت روشن می‌شود که حجّت اعمّ از پیامبر است و رسولان الهی برخی از مصداق حجّت‌اند که خداوند معرفی کرده است.

برای توضیح و تشریح اندیشه مهدویّت از بعضی روایات ضرورت وجود حجّت که همچنین بیانگر فلسفه وجودی امام است استفاده و بررسی می‌کنیم.

روایت مورد بحث

قال أبو جعفر مُحَمَّد بن يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ (رَحِمَهُ اللهُ): حَدَّثَنَا عَلِيُّ بنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْعَبَّاسِ بنِ عُمَرَ الْفُقَيْمِيِّ عَنْ هِشَامِ بنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لِلزَّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَهُ مِنْ أَيْنَ أَثْبَتَ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ؟ قَالَ:



«إِنَّا لَمَّا أَثَبْتْنَا أَنْ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَ عَن جَمِيعِ مَا خَلَقَ وَ كَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيمًا مُتَعَالِيًا لَمْ يَجْزُ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقَهُ وَ لَأ يَلَامِسُوهُ فَيُبَاشِرَهُمْ وَ يُبَاشِرُوهُ وَ يُحَاجَّهُمْ وَ يُحَاجُّهُ ثَبَّتَ أَنْ لَهُ سَفَرَاءَ فِي خَلْقِهِ يُعْبِرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ وَ يَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِي تَرْكِهِ فَنَاؤُهُمْ - فَثَبَّتَ الْأَمْرُونَ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ وَ الْمُعْبِرُونَ عَنْهُ جَلَّ وَ عَزَّ وَ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ ع وَ صَفَوْتُهُ مِنْ خَلْقِهِ حُكَمَاءَ مُؤَدِّبِينَ بِالْحِكْمَةِ مَبْعُوثِينَ بِهَا غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَ التَّرْكِيبِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ مُؤَيَّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ ثُمَّ ثَبَّتَ ذَلِكَ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ مِمَّا أَتَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ مِنَ الدَّلَائِلِ وَ الْبُرَاهِينِ لِكَيْلَا تَخْلُو أَرْضُ اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالَتِهِ وَ جَوَازِ عِدَالَتِهِ.»^۱

هشام بن حکم گوید: امام صادق علیه السلام بزندیقی که پرسید: پیغمبران و رسولان را از چه راه ثابت میکنی؟ فرمود: «چون ثابت کردیم که ما آفریننده و صانعی داریم که از ما و تمام مخلوق برتر و با حکمت و رفعت است و روا نباشد که خلقش او را به بیند و لمس کنند و بی واسطه با یک دیگر برخورد و مباحثه کنند، ثابت شد که برای او سفیرانی در میان خلقش باشند که خواست او را برای مخلوق و بندگانش بیان کنند و ایشان را بمصالح و منافعشان و موجبات تباه و فنایشان رهبری نمایند، پس وجود امر و نهی کنندگان و تقریر نمایندگان از طرف خدای حکیم دانا در میان خلقش ثابت گشت و ایشان همان پیغمبران و برگزیده‌های خلق او باشند، حکیمانی هستند که بحکمت تربیت شده و بحکمت مبعوث گشته‌اند، با آن که در خلقت و اندام با مردم شریکند در احوال و اخلاق شریک ایشان نباشند. از جانب خدای حکیم دانا بحکمت مؤید باشند، سپس آمدن پیغمبران در هر عصر



و زمانی بسبب دلائل و براهینی که آوردند ثابت شود، تا زمین خدا از حجّتی که بر صدق گفتار و جواز عدالتش نشانه‌ای داشته باشد، خالی نماند.^۱

مقاصد و مدالیل روایت

این روایت بر چهار مسئله و مقصد دلالت می‌کند:

ضرورت وجود حجّت

نخستین مسئله در روایت آن است که امام علیه السلام در پی اثبات ضرورت و لزوم حجّت میان خدا و مردم برای راهنمایی انسان‌هاست، به همین سبب پس از توضیح مقدماتی می‌فرماید: «بنابر این ثابت شد که ضرورت دارد در میان مردم کسانی از جانب خدای حکیم و علیم باشند که مردم را با امر و نهی خود هدایت کنند و از خدای متعال به مردم خبر رسانند.»

ویژگی‌های حجّت

دومین مسئله در روایت این است که امام ویژگی‌های حجّت الهی را بیان می‌کند، مانند این که انسان‌های پاک و برگزیده‌ای هستند و از جانب خداوند به وسیله حکمت و علم تایید شده‌اند.

ضرورت دائمی وجود حجّت

سومین مسئله در روایت این است که ضرورت وجود حجّت دائمی است و هیچ‌گاه انسان‌ها بدون حجّت نخواهند بود، بلکه در میان آدمیان همیشه از سوی خدا حجّتی وجود خواهد داشت؛ این نکته از مبانی اثبات امامت و ولایت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به شمار می‌رود.

راه شناخت حجّت

چهارمین مسئله آن است که حجّت الهی بدون نشانی و علامت نیست بلکه به همراه او دانش یا علامتی وجود دارد که بر صدق مدعی، عدالت و عصمت او دلالت کند.

۱. ترجمه اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۷، ح ۱.



تبیین مفهوم حجّت

حَجٌّ: (حَجًّا) مِنْ بَابِ قَتَلَ قَتَلَ فَهُوَ (الْحُجَّةُ) الدَّلِيلُ وَ الْبُرْهَانُ؛ قيل: الْحُجَّةُ مَا دُوْفِعَ بِهِ الْخِصْمُ؛ وَ قَالَ الْأَزْهَرِيُّ: الْحُجَّةُ الْوَجْهُ الَّذِي يَكُونُ بِهِ الظُّفْرُ عِنْدَ الْخِصْمَةِ.^۱

در عرف متشرعه حجّت بر کس اطلاق می‌شود که از سوی خداوند منصوب شده است تا به سوی خدای متعال هدایت کند که مقصود از حجّت مذکور در روایت همان اصطلاح متشرعه است؛ یعنی کسی که از سوی خداوند برای هدایت مردم فرستاده شده که آثار و وظایفی هم که برای حجّت در این روایت و روایات دیگر ذکر شده به همین موضوع اشاره دارد.^۲

چند أدله عقلی برای اثبات موضوع مهدویت

برهان لطف

یکی از براهین عقلی که متکلمان زیاد به آن استدلال می‌کنند «قاعده لطف» است.

لطف به دو قسم تقسیم می‌شود:

الف) لطف محصل: لطفی که با آن مکلف به اختیار خویش طاعت را برمی‌گزیند.

ب) لطف مقرب: لطفی که مکلف با آن به انجام واجبات نزدیک تر و از ارتکاب محرّمات دور می‌شود.

قاعده لطف مقرب ایجاب می‌کند که در میان جامعه امامی باشد که محور حق بوده و جامعه را از خطای مطلق باز دارد؛ از همین رو است که می‌گوییم اجماع حجّت است.

۱. مصباح المنیر، ص ۱۲۱.

۲. لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۷.

۳. گوهر مراد، ص ۳۵۷.



قاعده لطف اقتضاء می‌کند که رئیسی در میان مردم باشد، رئیسی که نمی‌تواند نسبت به جامعه بی تفاوت باشد تا اگر همه جامعه به بیراهه رفتند آن‌ها را هدایت کند و نگذارد که امت اجتماع بر باطل کنند.^۱

علامه حلی برای اثبات امامت به این قاعده تمسک جسته و می‌گوید:

«امامت، ریاست عامه الهی در امور دین و دنیا است، برای شخصی از اشخاص به عنوان نیابت از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و این واجب عقلی است؛ زیرا امامت لطف است؛ پس ما علم قطعی داریم که اگر برای مردم شخصی باشد که ریاست آن‌ها را برعهده گیرد و آن‌ها را راهنمایی کند و دیگران از او اطاعت کنند و او حق مظلوم را از ظالم بستاند و ظالم را از ظلم منع کند، مردم به صلاح نزدیک تر و از فساد دورتر می‌شوند.»^۲

متکلمان لطف را بر خداوند واجب می‌دانند، زیرا او بندگان خود را عبث و بیهوده نیافریده و راه رسیدن به هدف را بر ایشان هموار می‌سازد.

این قاعده ایجاب می‌کند که در میان جامعه امامی باشد تا محور حق بوده و جامعه را از خطای مطلق بازدارد و آنان را به سعادت حقیقی هدایت کند. امثال دستورات و همچنین اطاعت انسان‌ها از تکالیفی که خداوند بر بندگان واجب داشته، بدون انجام دادن اموری از جانب خداوند مثل نصب امام معصوم، وعده و وعید و... محقق نمی‌شود و خدای حکیم حتماً این امور را انجام می‌دهد تا نقض غرض در تکلیف لازم نیاید و این به دست امام صورت می‌گیرد.

شیخ شهاب الدین سهروردی در اثبات وجود حضرت ولی عصر (عج) از طریق «قاعده لطف» می‌گوید:

۱. موعود شناسی، ص ۲۶۷.

۲. شرح باب حادی حشر، ص ۸۳.



«در جهان هیچ گاه از حکمت و از وجود کسی که قائم به حکمت باشد و نشانه‌های خداوند نیز در او باشد خالی نبوده است؛ این چنین کسی خلیفه خداست در زمین و تا زمین و آسمان برپاست چنین خواهد بود؛ پس در هر زمان اگر چنین شخص باشد که خدایی و نمونه کامل علم و عمل است، ریاست جامعه با اوست و او خلیفه خداوند در روی زمین است و زمین هیچ گاه از چنین انسانی خالی نخواهد بود، این که می‌گوییم ریاست با اوست مقصود الزام حکومت ظاهری او نیست؛ بلکه گاه امام حکومت تشکیل می‌دهد و آشکار است و مبسوط الید و گاهی در نهایت پنهانی (غیبت) به سر می‌برد.

این امام همان کسی است که مردم او را قطب زمان «ولی عصر» می‌نامند که ریاست جامعه با این انسان است؛ اگر چه نشانی از او در دست نباشد؛ البته اگر این رئیس ظاهر باشد و در رأس حکومت قرار گیرد، زمان نورانی خواهد شد.^۱

الطاف وجود امام غائب

وجود امام زمان گرچه از دیدگان مردم غایب است اما دارای الطافی است، از جمله:

الف) حراست از دین خداوند در سطح کلی؛

ب) تربیت نفوس مستعد انسانی؛ بر خلاف تصوّر برخی که گمان کرده‌اند رابطه امام با مردم در زمان غیبت به طور کلی قطع می‌شود بلکه مطابق روایات گروهی از افراد قابل و نفوس مستعد از نور وجود حضرت بهره مند می‌شوند؛

پ) حفظ و بقاء مذهب؛ جامعه‌شناسان و روانکاوان معتقدند که اعتقاد به وجود امام و رهبر هر چند غائب می‌تواند اثر عمیقی در جوامع دینی و غیر دینی داشته باشد؛ نمونه بارز آن در جنگ احد برای تضعیف روحیه مسلمانان شایعه قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را منتشر کردند؛

۱. مصنفات شیخ اشراق (حکمه الاشراق)، ج ۲، ص ۲۱ و ۲۲.

ت) وجود الگو در جهت پیشرفت بشر؛ از امتیازات ادیان الهی این است که اگر بشارت به امری می‌دهد برای آن الگویی معرفی می‌کند تا مردم با توجه به آن خود را به کمال مطلق نزدیک کنند و می‌دانیم بهترین الگو امام و مقتداء حاضر و کامل است.^۱

البته محرومیت از فیض ظهور پیشوای الهی، به جهت موانعی است که خود انسان‌ها ایجاد کرده‌اند، چنان که شیخ طوسی (ره) می‌گوید: «اصل وجود امام لطف است و تصرف آن حضرت لطف دیگر و این ما هستیم که موجب غیبت آن حضرت شده‌ایم (عدمه منّا).»^۲

برهان فطرت

انسان دارای تمایلات غریزی و فطری گوناگون است که روان‌شناسان آن را به سه نوع تقسیم کرده‌اند:

الف) تمایلات شخصی از قبیل محبت و دوستی؛

ب) تمایلات اجتماعی مثل هم‌نوع دوستی؛

پ) تمایلات عالی از قبیل حقیقت‌جویی، خیر طلبی، حس دینی و پرستش، یافتن کامل مطلق و

حال برای رسیدن به کمال مطلق و معبود حقیقی احتیاج به واسطه‌ای است که خود سفر کمال را طی کرده و بتواند انسان را دستگیری کند تا او را از راه‌های گوناگون مثل وضع قوانین تشریحی و تبیین آن‌ها، دستگیری انسان‌های مستعد کمال به کمال مطلوب برساند.

این امر اینگونه قابل اثبات است:

۱. وجود این میل و امید به واسطه در انسان بدیهی است.

۲. وجود انسان کامل که ناطق و هادی به کتاب و سنت ضروری است.

۱. موعود شناسی، ص ۲۶۸.

۲. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۶۳.



حال اگر میل و کشش فطری به چیزی در انسان وجود دارد، پس باید آن چیز در خارج موجود باشد وگرنه وجود آن در انسان لغو خواهد بود. به عبارت دیگر این عطش نسبت به انسان کامل و معصوم، دلیل وجود خارجی او است و بی جهت و خود به خود به وجود نیامده است، حال اگر این تمایل واقعیت نداشته باشد، سایر تمایلات نیز واقعیت ندارد و اگر سایر تمایلات واقعیت دارد، این نیز واقعی است.

اتمام حجت

اگر رهبری امام معصوم در هر دورانی و در میان هر نسل از نسل‌های بشر نباشد؛ چه بسا مردم گمراه شوند و گمراهی و فساد خود را معلول نبودن این رهبر بدانند.

از این رو برای همیشه خداوند باید امام یا امامانی معصوم در جامعه معین کرده باشد تا حجت را بر مردم تمام کنند و بهانه‌ای برای منحرفان باقی نمایند. در روایتی از امام باقر (ع‌السلام) آمده است: «إِنَّ الْحِجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَي خَلْقِهِ إِلَّا بِالْإِمَامِ حَتَّى يَعْرِفُونَهُ؛ حِجَّتِ خُدا بِرِ خَلْقِش تَمَامَ نَشُودِ، مَگر بَهِ وَجُودِ اِمَامِی زَنده کَهِ مَرْدَمِ او را بِشَناسند»^۱.

مسئله ولی کامل در فلسفه اسلامی

فلاسفه اسلام به مسئله ولی کامل و حضور خلیفه‌الله در زمین توجه کرده‌اند و نیز این حقیقت را بر پایه مبانی و استدلال‌های خویش مبرهن ساخته‌اند. شیخ فلاسفه اسلامی، ابوعلی سینا در کتاب «الشفاء» فصلی را راجع به امام و خلیفه الهی قرار داده و مقامات و مراتب باطنی، اخلاقی و علمی انسان کامل را گزارش می‌دهد و می‌گوید:

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۰، ح ۴.

«من فازَ مع ذلك بالخواصِّ النَّبَوِيَّةِ كَادَ يَصِيرُ رَبًّا إِنْسَانِيًّا وَ كَادَ أَنْ تُفَوَّضَ إِلَيْهِ أُمُورُ عِبَادِ اللَّهِ وَ هُوَ سُلْطَانُ الْعَالَمِ الْأَرْضِيِّ وَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِيهِ؛ هر کس علاوه بر آن چه درباره امام و خلیفه گفته شد دارای خواص پیامبری باشد، چنین کسی ربُّ النَّوعِ انسان تواند بود و امور بندگان خدا به دست او تواند شد و اوست فرمانروای جهان خاکی و همان جانشین خداوند روی زمین»^۱.

روشن است که مقصود از «العالم الارضی» جمیع کائنات می باشد که تحت استیلاء ولایتی امام است، چنان که از تعبیر «رَبًّا إِنْسَانِيًّا» نیز استفاده می شود که مقصود صاحب تأثیر بودن است در تربیت صورت نوعیه و تعبیر «تفویض امور» هم شامل ولایت تکوینی است و هم ولایت تشریحی.^۲

از فیلسوف معروف، یعقوب بن اسحاق کندی نیز درباره حضرت مهدی (عج) و مسئله ظهور مطالب و سخنانی نقل شده است، از جمله ابن خلدون از گفته های او چنین آورده است که یعقوب کندی می گوید:

این ولی (مهدی)، همان کسی است که چون ظهور کند نخست نماز ظهر را به جماعت با مردم بخواند و آیین اسلام را تازه می کند و عدل و داد را آشکارا و همه جا گیر می سازد و جزیره اندلس را می گشاید و به رومیّه می رود و آن را فتح می کند و سپس به سوی مشرق رهسپار می شود آنجا و قسطنطنیه را نیز می گشاید و همه جای زمین مقرر حکومت او می شود و مسلمانان نیرومند می گردند و دین اسلام بر همه دین ها غلبه می یابد و شریعت مستقیم محمدی آشکار می شود.^۳

همچنین علامه طباطبائی (ره) در کتاب نهاییه الحکمه برهانی را از فلسفه مطرح می کند که می تواند مطلوب ما را اثبات کند:

۱. کتاب الشفاء، ج ۲، ص ۲۲۳.

۲. خورشید مغرب، ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۳. همان، ص ۱۶۰.



برهان امکان اشرف

در فلسفه قاعده‌ای مطرح می‌شود به نام قاعده امکان اشرف و معنای آن اینست که ممکن اشرف باید در مراتب وجود اقدم از ممکن اخس باشد. در عالم وجود انسان اشرف مخلوقات است و محال است که وجود، حیات، علم، قدرت و جمال و... به افراد انسان برسد قبل از آنکه این کمالات به انسان کاملی که حجت روی کره زمین است، رسیده باشد.^۱

مکاشفات و عقیده عرفاء

عارفان اسلامی از مذاهب مختلف و اصحاب مکاشفات، اعتقاد به مهدی موعود را مطرح ساخته‌اند و بر عظمت مقام آن امام تأکید نموده‌اند و در این میان حتی از عرفاء، شعراء و محققین اهل سنت هم نسبت به مقام والای مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله اظهار ارادت و اخلاص کرده‌اند و شیفتگی خویش را ابراز کرده‌اند؛ حتی جمعه از عالمان متصوف امام زمان را قطب زمان و ولی دوران و خاتم اوصیاء دانسته‌اند و از راه کشف و مشاهده وجود حضرت را اثبات کرده‌اند. این قطعه منظوم زیبا از عارف گرانقدر «شیخ فریدالدین عطار نیشابوری» گویای تمام مسئله است:

از خدا خواهند مهدی را یقین	صد هزاران اولیاء روی زمین
تا جهان عدل گردد آشکار	یا الاهی، مهدیم از غیب آر
بهترین خلق برج اولیاء	مهدی هادیسست تاج اتقیاء
بر دل و جان‌ها همه روشن شده	ای ولای تو معین آمده
وز همه معنی نهانی، جانِ جان	ای تو ختم اولیاء این زمان
بنده «عطار» ت ثناء خوان آمده ^۲	ای تو هم پیدا و پنهان آمده

۱. نهایه الحکمه، ص ۳۱۹.

۲. دیوان عطار، ص ۲۴۳.



طولانی بودن عمر امام زمان (عج)

مسئله طول عمر، از شاخه های مسئله حیات است؛ حقیقت و ماهیت حیات بر بشر مجهول است و شاید بشر، هیچ گاه از این راز سر در نیاورد.

اگر پیری را عارض بر حیات بدانیم و یا آن را قانون طبیعی بشناسیم که بر بافت و اندام موجود زنده، عارض می شود و به مرور زمان، موجود زنده را به مرحله فرسودگی و مرگ می رساند، معنایش این نیست که این پدیده، قابل انعطاف پذیری و در نتیجه تأخیر نباشد.

درباره عمر طولانی مهدی موعود (عج) هیچ گونه شگفتی باقی نمانده و امکان علمی و نظری آن جای تردید ندارد زیرا حضرت حجّت (عج) با دانش خدادادی و با استفاده از روش های طبیعی و علمی می تواند مدّتی دراز در دنیا بماند و آثار فرسودگی و پیری در او پدیدار نگردد.

از سوی دیگر اگر مسئله کوتاهی عمر را قانون عمومی یا غالبی بدانیم، وجود استثناها در هر امری، از جمله امور طبیعی این عالم، مسئله ای روشن و انکارناپذیر است؛ نظیر گیاهان، درختان و جاندارانی که در دامن طبیعت از سابقه ای کهن و عمری طولانی برخوردار می باشند، حال چه استبعادی دارد که در عالم انسانی هم برای نگهداری حجّت خدا به عنوان ذخیره و پشتوانه اجرای عدالت و نفی و طرد ظلم و ظالمان، قائل به استثناء شویم و او را موجودی فراتر از عوامل طبیعی و اسباب و علل ظاهری بدانیم که قوانین طبیعت در برابرش انعطاف پذیری دارند و او بر آنها برتری دارد؟

این امری ممکن است گرچه عادی و معمولی نباشد؛ به گفته علامه طباطبائی (ره) نوع زندگی امام غائب را به طریق خرق عادت می توان پذیرفت البته خرق عادت غیر از محال است و از راه علم هرگز نمی توان خرق عادت را نفی کرد، زیرا هرگز نمی توان اثبات کرد که اسباب و عواملی که در جهان کار می کنند، تنها همانها هستند که ما آنها را دیده ایم و می شناسیم و دیگر اسبابی



که ما از آن‌ها خیر نداریم یا آثار و اعمال آن‌ها را ندیده‌ایم یا نفهمیده‌ایم وجود ندارد، از این رو ممکن است در فردی یا افرادی از بشر اسباب و عوامل به وجود آید که عمری بسیار طولانی، هزار یا چندین هزار ساله برای ایشان تأمین نماید.^۱ از سوی دیگر معمرین زیادی در تاریخ وجود داشته‌اند که مستندترین آنان، حضرت نوح علیه السلام است؛ قرآن تصریح می‌کند که ۹۵۰ سال فقط پیامبر بوده؛ «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ»^۲ و حتماً عمر وی بیشتر از این بوده است همچنین عمر طولانی حضرت خضر و حضرت عیسی علیه السلام نیز مصداقی از آن می‌باشد و بر این اساس می‌توان عمر طولانی حضرت را پذیرفت و هیچ‌گونه استبعادی از نظر عقلی در آن راه ندارد.

۱. شیعه در اسلام، ص ۱۵۱.

۲. عنکبوت: ۱۴/۲۹.

نتیجه‌گیری

مبانی مهدویت گاهی از منابع نقلی و گاهی به وسیله مبانی عقلی است. اما مبانی کلامی عقلانی مثل این که عقل نمی‌تواند هیچ وقت فرد مشخصی را برساند و نمی‌توانیم روی فرد، برهان عقلی اقامه کنیم، یکی از مبانی برهان عقلی این است که نبوت و امامت، یک فیض معنوی است.

مسلمانان هم می‌گویند که این فیض تا وجود پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باقی است و اهل سنت می‌گویند که این فیض معنوی که در لباس نبوت و امامت بود، با فوت پیغمبر قطع شد، پس ارتباط بشر با عالم بالا قطع شد.

اما ما می‌پرسیم چرا خدا چنین فیضی را به گذشتگان داده، اما به ما و آیندگان نداده است؟ مگر ما از آن‌ها کمتر هستیم؟ شیعه امامیه این مشکل را حل کرده است و آن این که این ارتباط به صورت نبوت نیست که رسالت، تکالیف و دین جدیدی باشد؛ بلکه فیض الهی به واسطه انسان کاملی برقرار است و از طریق این انسان کامل به بشر می‌رسد؛ امروزه آن واسطه، حضرت حجت (عج) است.



فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ه. ق، «لسان العرب»، بیروت، نشر: دار صادر، چ سوم.
۳. ابوعلی سینا، ۱۴۳۲ ق، «الشفاء»، قم، نشر: ذوی القربی، چ بیستم.
۴. حکیمی، محمد رضا، ۱۳۸۵، «خورشید مغرب»، قم، نشر: دلیل ما، چ بیست و هفتم.
۵. حلّی، حسن بن یوسف، مترجم: غرویان، محسن، ۱۳۹۱، «شرح باب حادی عشر»، قم، نشر: دارالعلم، چ دوم.
۶. رضوانی، علی اصغر، ۱۳۸۴، «موعودشناسی»، قم، نشر مسجد مقدّس جمکران، چ دوم.
۷. سهروردی، شهاب الدّین، ۱۳۸۰، «حکمه الإشراف»، تهران، نشر: پژوهشگاه علوم انسانی.
۸. طباطبائی، محمد حسین، ۱۳۹۵، «شیعه در اسلام»، قم، نشر: دفتر تبلیغات اسلامی، بیست و ششم.
۹. طباطبائی، محمد حسین، ۱۳۸۳، «نهایه الحکمه»، قم، نشر: دفتر تبلیغات اسلامی، پانزدهم.
۱۰. طوسی، محمد بن الحسن ۱۴۱۴ ق، کشف المراد قم، نشر: دار الثقافة.
۱۱. عطّار نیشابوری، فرید الدین، ۱۳۸۴، «دیوان عطّار»، تهران، نشر: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۲. قیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ ه. ق، «المصباح المنیر»، قم، نشر: موسسه دار الهمجره، چ دوم.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب، محقق و مصحح: غفّاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ۱۴۰۷ ق «اصول کافی» تهران، نشر: دار الکتب الإسلامیة.
۱۴. لاهیجی، عبدالرزاق، ۱۳۷۳، «گوهر مراد»، تهران، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.



